

بررسی نقش خاندان برمکی، در انتقال دانش پزشکی عصر باستان به دوران اسلامی (طب بقراطی و طب هندی)

سلیمان حیدری^{۱*}

تاریخ انتشار: 99/7/25

تاریخ پذیرش: 99/5/18

تاریخ دریافت: 99/3/31

مقاله‌ی پژوهشی

چکیده

در تاریخ ایران بعد از اسلام، خاندان برمکی یکی از خاندان‌های مهم در زمینه‌سازی برای انتقال میراث علمی عصر باستان، از جمله دانش پزشکی، به دوره‌ی اسلامی است. این خاندان، از ابتدای عصر عباسیان، در ساختار نظام سیاسی نفوذ کرد و پس از کسب قدرت سیاسی اقتصادی و حمایت از مترجمان و مؤلفان آثار طب، زمینه‌ی انتقال بخشی بزرگ از میراث طبّی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی را فراهم کرد. مسأله‌ی اصلی پژوهش پیش‌روی، بررسی نقش خاندان برمکی در زمینه‌سازی برای انتقال میراث طبّی از ابتدای قدرت‌گیری این خاندان تا قتل جعفر برمکی است. بنابر یافته‌های پژوهش علاقه‌مندی خاندان برمکی به میراث طبّی عصر باستان، همراهی خلفای عباسی و حمایت مادی خلفا و برامکه از مترجمان و نویسندگان آثار طبّی، نقشی مهم در انتقال میراث طبّی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی داشته است.

واژگان کلیدی: انتقال طب، برمکیان، خلفای عباسی، طب بقراطی، طب هندی

1. عضو هیأت علمی گروه تاریخ، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: شیراز، میدان ارم، دانشگاه شیراز، گروه تاریخ،

مقدمه

در سال ۶۵۱م، آخرین پادشاه ساسانی، در شمال شرق ایران، به دست آسیابانی گمنام کشته شد و امیدها برای احیای امپراتوری به ناکامی انجامید. پس از سقوط نظام سیاسی و انتقال قدرت از پادشاهان ساسانی به خلفای اسلامی، جامعه‌ی ایرانی در آغاز فتح، دچار ازهم‌پاشیدگی فرهنگی شد و فرصت‌ها برای اندیشیدن در علوم مختلف، از جمله طب، از دست رفت. پس از فروکش کردن فتوحات در عصر خلفای راشدین و استقرار حاکمیت عرب‌گرای اموی در دمشق، علم طب و طبابت رونق گذشته‌ی خود را به دست نیاورد؛ زیرا امویان از چرخه‌ی علم و دانش در حوزه‌ی طب و طبابت حمایت مادی نمی‌کردند و این علم را خاص موالی می‌دانستند و این طبقه در ساختار حکومتی آنان جایی نداشت.

علی‌رغم بی‌توجهی خلفای اموی به دانش پزشکی، برخی از مراکز علمی در این رشته، از جمله دانشگاه جندی‌شاپور به حیات علمی خود ادامه داد و بخشی از میراث کهن پزشکی عصر باستان، به دوران اسلامی منتقل شد. سیر انتقال دانش پزشکی و تحول در این علم، هنگامی میسر شد که عباسیان به قدرت رسیدند. ایرانیان که در سقوط امویان نقش اصلی را داشتند، توانستند برای اولین بار پس از اسلام، در ساختار نظام سیاسی عباسیان نفوذ کنند و زمینه‌ی انتقال و بالندگی علم و دانش در علوم مختلف، از جمله طب را فراهم کنند. یکی از خاندان‌هایی که در ابتدای عصر عباسی، زمینه‌ی انتقال بخشی از میراث پزشکی عصر باستان به دوران اسلامی را فراهم کرد، خاندان برمکی است.

درباره‌ی این خاندان، تاکنون، پژوهش‌هایی زیاد در قالب کتاب و مقاله صورت گرفته است؛ لوسین بووا^۱ (۱)، جرجی زیدان (۲)، عبدالرزاق کانپوری (۳)، عبدالرفیع حقیقت (۴)،

حسینعلی ممتحن (۵)، واسیلی بارتولد^۲ (۶) و صادق سجادی (۷)، از جمله پژوهشگرانی هستند که آثاری مختلف درخصوص خاندان برمکی منتشر کردند. علاوه‌براین، در حوزه‌ی تاریخ پزشکی، به انتقال دانش پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی، اشاراتی مختصر شده است؛ از جمله، سیریل الگود^۳ (۸)، محمود نجم‌آبادی (۹)، روح‌الله بهرامی (۱۰) و بدریه محمدی بلبان‌آباد و زهرا نظری (۱۱)، در کتاب‌ها و مقالاتی، به انتقال دانش پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی اشاره کرده‌اند. علی‌رغم کثرت پژوهش‌ها در زمینه‌ی انتقال دانش پزشکی از عصر باستان به دوره‌ی اسلامی و نیز، حیات سیاسی و اجتماعی برمکیان، تاکنون، پژوهشی مستقل درباره‌ی نقش این خاندان در حوزه‌ی طب و طبابت منتشر نشده است؛ بنابراین، با توجه به فقدان آثار در این زمینه، پژوهش پیش‌رو درصدد است با روش توصیفی همراه با تحلیل و با تکیه بر منابع دست‌اول، نقش خاندان برمکی را در زمینه‌سازی و انتقال دانش پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی بررسی و تحلیل کند. به تناسب مسأله، پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که خاندان برمکی چه اقداماتی برای انتقال میراث طبّی عصر باستان به دوران اسلامی انجام دادند. برای یافتن پاسخ، در ابتدا، لازم است به قدرت‌گیری خاندان برمکی در عصر عباسی اشاره شود؛ زیرا دستیابی به قدرت سیاسی و مالی در زمینه‌سازی انتقال میراث طبّی مهم بوده است. در قسمت‌های بعدی مقاله، به نقش این خاندان در زمینه‌سازی برای انتقال دانش پزشکی اشاره می‌شود.

بحث

برمکی پزشک و قدرت‌گیری و نفوذ سیاسی اقتصادی فرزندان وی در عصر عباسیان
خاستگاه برامکه از جایی است که روایات درباره‌ی آن

2. Vasily Bartold
3. Cyril Elgood

1. Lucien Bova

جزئیات فعالیت‌های پزشکی برمک در دربار امویان اطلاعاتی در دست نیست؛ باوجوداین و طبق برخی گزارش‌ها، وی ارتباطی نزدیک با خلفای اموی برقرار کرد؛ تاجایی‌که فرزندش خالد، از کودکی با مسلم‌بن‌عبدالملک مأنوس بود و با وی در یک بستر می‌خوابید (۷). نفوذ برمک و فرزند وی در دربار امویان، مانع از پیوستن خالد به عباسیان نشد. با شروع دعوت، خالد به محمدبن‌علی و سپس، ابراهیم امام پیوست (۱۹). معلوم نیست به چه دلیل برمکیان تصمیم گرفتند از امویان جدا شوند و به عباسیان که هنوز آینده‌ای درخشان نداشتند، بپیوندند. آنچه مسلم است، آنان، بی‌شک، از تحولات خراسان بی‌خبر نبودند؛ به‌رحال، خالد پسر برمک، پس از پیوستن به عباسیان، متصدی تقسیم غنایم در لشکر قحطبه و تنظیم خراج در خراسان شد و به‌عنوان بازرگان، در شهرهای خراسان مشغول دعوت بود و پس از بیعت با سفاح، متصدی دیوان خراج و جند گردید. او نخستین کسی بود که ثبت در دفاتر را معمول کرد و پس از مدتی، در زمان سفاح، به مقام وزارت رسید (۲۰).

خالد، در زمان منصور، مسئول دیوان خراج بود و هم‌زمان، والی فارس، سپس، ری و طبرستان شد. هنگام حضور در طبرستان، به خزاینی بی‌شمار که از عصر ساسانیان و به هنگام فرار یزدگرد در کوه‌های طبرستان پنهان شده بود، دست یافت و بسیار ثروتمند شد (۲۰).

نفوذ خالد در زمان مهدی عباسی نیز، همچنان، حفظ شد؛ تاجایی‌که در سال ۱۶۱ق، تربیت هارون به وی سپرده شد و چهار سال بعد و در سال ۱۶۵، درگذشت (۲۱). خالد، در زمان خود، منشأ خدماتی گسترده شد؛ علاوه بر اینکه در مسئولیت‌هایی مهم انجام وظیفه می‌کرد، به خدمات عمومی توجهی ویژه داشت. جهشیاری می‌نویسد: «خالد نخستین کسی بود که مردم مستحق و کسانی را که برای درخواست بخشش به مأموران و حکام روی می‌آوردند، زوار نامید. این

شبه‌اسطوره‌ای است. این خانواده از بیوتات بلخ بودند (۱۲). برمک، جد این خاندان، خادم معبد نوبهار و دارای ثروت بی‌شمار بود (۱۳). در دوره‌ی اسلامی چنان تصور می‌شد که معبد نوبهار، معبدی زرتشتی است (۱۴)؛ ولی ابن‌فقیه نوشته که معبد نوبهار معبد بودایی و جایگاه بتان بوده است و زائرانی از هند و کابل و چین به زیارت آنجا می‌آمده‌اند (۱۵). اولیری^۱ معتقد است که پیش از فتح اسلامی و هنگام تجدید حیات دین زرتشتی، این معبد از صورت بودایی خارج شده و به‌صورت آتشکده‌ی زرتشتی درآمد بود (۱۶). بعضی روایت‌ها می‌گویند که برمکیان به دین مجوس بودند و برمک، جد بزرگ خاندان، در روزگار هشام‌بن‌عبدالملک رهسپار دمشق شد و در آنجا، اسلام آورد و فرزندان وی نیز، در اسلام پایدار ماندند (۱۷). برمک در طب چیره‌دست بود و مسلم‌بن‌عبدالملک را مداوا کرد. توانایی برمک در طب و علوم دیگر، منجر به سکونتش در دمشق شد و خلیفه به او زمین‌هایی زیاد بخشید و مانع بازگشت وی به خراسان شد (۷). بی‌شک، بخشش خلیفه و راهیابی برمک به دربار امویان، بی‌دلیل نبوده و بخشی، ناشی از مهارت وی در علوم مختلف، از جمله طب، بوده است. معلوم نیست برمک تجارب طبی خود را چگونه کسب کرده بود و منابع در این زمینه اطلاعاتی به دست نمی‌دهند. آنچه مشخص است اینکه سرزمین خراسان قدیم و ماوراءالنهر، در عصر باستان، در عرصه‌ی طب و طبابت شهرت داشت و در دوران اسلامی، پزشکانی زیاد، از جمله ابوریحان بیرونی (زاده‌ی توابع خوارزم)، اسماعیل جرجانی (زاده‌ی گرگانج) و... از منطقه‌ی خراسان قدیم و ماوراءالنهر، فعالیت خود را شروع کردند. به‌رحال، برمک تا جایی در طبابت پیش رفت که موفق به ساختن قرص زردرنگی شد که به نام وی شهرت یافت و ابن‌سینا، در کتاب قانون، از آن یاد کرده است (۱۸). علی‌رغم چنین توانایی، از

1. O'Leary

اوج عزت برامکه تا زمانی بود که همسر ایرانی خلیفه، خیزران، زنده بود. هنگامی که وی، در سال ۱۷۳ق، درگذشت، هارون دیوان خاتم را در همان روز وفات، از برامکه گرفت و به دشمن آن‌ها، فضل‌بن‌ربیع، داد؛ علی‌رغم میل یحیی، خراسان را به علی‌بن‌عیسی‌بن‌ماهان، یکی دیگر از دشمنان برامکه، واگذار کرد و حراست از کاخ خلیفه را از جعفر گرفت و به هرثمه‌بن‌اعین داد (۲۱). این اقدامات، خبر از واقعتی تلخ می‌داد که پیش روی خاندان برمکی قرار داشت؛ واقعتی که با قتل جعفر در سال ۱۸۷ق خود را آشکار کرد و منجر به سقوط این خاندان از مناصب مهم اداری و مملکتی شد. دلایل سقوط این خاندان موضوع این پژوهش نیست؛ ولی آنچه مشخص است، ریشه‌ی سقوط آنان را باید در نفوذ فوق‌العاده‌ی سیاسی و اجتماعی‌شان جست‌وجو کرد. به‌رحال، علی‌رغم سقوط برمکیان و از دست رفتن قدرت سیاسی و مالی، نقش آنان در زمینه‌سازی برای انتقال دانش پزشکی از ابتدای عصر عباسی، مهم و اثرگذار بود که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

بغداد، کانون دریافت میراث پزشکی عصر باستان

سیزده سال پس از سقوط بنی‌امیه و برآمدن عباسیان، در سال ۱۴۵ق، مقدمات تأسیس پایتخت عباسیان فراهم شد. آنان از هنگام قدرت‌گیری، به‌صورت موقت، در شهر هاشمییه کوفه و بعد، هاشمییه‌ی انبار مستقر بودند و پس از تثبیت قدرت در عصر منصور، زمینه‌ی تأسیس پایتخت فراهم شد. منصور، از مدت‌ها قبل، خطرهایی را که متوجه حکومتش بود، درک کرد؛ از این‌روی، به کمک مشاوران ایرانی خود، از جمله خالد پسر برمک، به جست‌وجوی مکانی مناسب برای پایتخت جدیدش پرداخت (۱۶) تا نمادی از توانایی خاندانش باشد. بدین‌منظور، محلی را در نقطه‌ی تلاقی دو رودخانه‌ی صراه و دجله که به لحاظ سیاسی، نظامی، اقتصادی و آب‌وهوایی اهمیت داشت، انتخاب کرد (۲۳) و این شهر (بغداد)، در سال‌های بعد، کانون دریافت میراث باستانی، از جمله در

اشخاص پیش از آن «سائل» (گدا) نامیده می‌شدند. خالد می‌گفت: «من این نام را برای آن‌ها قبیح می‌دانم؛ زیرا در میان ایشان، مردان شریف و آزاده است» (۲۰).

پس از مرگ خالد، هادی عباسی، یحیی‌بن‌برمک را به وظایف پدر گماشت و هنگامی که خلیفه عزم خلع هارون‌الرشید را از ولایتعهدی داشت، یحیی با همکاری خیزران، نقشی مهم در برگرداندن ولیعهدی به هارون‌الرشید ایفا کرد (۲۲).

در خلافت هارون، یحیی به وزارت گماشته شد و سلطه مطلق داشت. هارون او را پدر خطاب می‌کرد و می‌گفت: «پدر! تو از برکت رأی و حسن تدبیر خود مرا بر این جایگاه نشاندی. من کار رعایا را به تو واگذار کردم و آن را از دوش خود برداشته، بر گردن تو نهادم. هر قسم که لازم می‌دانی، حکم کن و هر کس که می‌خواهی برگزین و هر که را بخواهی، از کار برکنار کن» (۲۰). در واقع، هارون با این دستورالعمل شفاهی، نوعی وزارت تفویضی را به او داد که بی‌نیاز از توقعات خلیفه بود. فرزندان یحیی، فضل و جعفر، نیز در دوران هارون به مناصب بزرگ برگزیده شدند. فضل، برادر رضاعی رشید، مدیریتی قوی داشت و با تکیه بر مهارتش، توانست شورش یحیی‌بن‌عبدالله را در دیلم، بدون خونریزی، فرو نشاند. خلیفه سرزمین‌های شرق خلافت، از جمله خراسان، طبرستان، ارمنستان و بلاد ماوراءالنهر را به او واگذار کرد؛ منصبی که خاص امرایی از خاندان عباسی بود. فضل، در آن نواحی، اقداماتی عظیم، مثل حفر قنات، بنای مساجد و زوایا، انجام داد. ساختمان معروف نوبهار به دستور او خراب شد و در آنجا مسجدی بر پا گردید. جعفر، کوچک‌تر از فضل بود و خلیفه او را بر مغرب قلمرو خلافت، یعنی جزیره، شام، مصر و آفریقه، امارت داد (۱۹). صاحب‌الفخری می‌گوید: «جعفر فصیح و کریم بود و نامه‌های او برای اهل کتاب مثال‌زدنی بود» (۱۷). جهشیاری نیز، به توانایی جعفر در این زمینه تأکید کرده است (۲۰).

توصیه کردند جورجیس، پزشکی مناسب برای درمان خلیفه است. جورجیس، علی‌رغم میل باطنی، به همراه ابراهیم سرافیون و عیسی بن‌شهلایا، به دربار خلیفه در بغداد فراخوانده شد (۲۵ و ۲۶). درمان موفقیت‌آمیز خلیفه توسط جورجیس، آغاز امری شد که نتیجه‌ی آن انتقال مرکز پزشکی از جندی‌شاپور به بغداد بود (۲۷).

جرجیس، چهار سال، مقیم دربار بود و به دلیل توانایی و حمایت‌های ایرانیان دبیرپیشه، از جمله برمکیان، نقشی زیاد در انتقال دانش پزشکی و طب بقراطی سریانی به عصر اسلامی داشت. وی نخستین مترجم متون پزشکی در ابتدای عصر عباسی بود. او توانست آثار طبی یونان باستان را ترجمه کند (۲۵ و ۲۸) و کتابی به نام الکناش (پزشکی عمومی) به نام منصور نوشت (۲۸).

جرجیس و سایر پزشکان ایرانی، ضمن فعالیت در عرصه‌ی پزشکی، وابسته به نهادی به نام «بیت‌الحکمه» بودند. این نهاد با حمایت خاندان برمکی تأسیس شده بود و نقشی مهم در عرصه‌ی ترجمه و تألیف داشت؛ در واقع، بیت‌الحکمه به تقلید از نهادهای ترجمه و تألیف در عصر ساسانیان ساخته شده بود (۲۹) و نه تنها به امور ترجمه می‌پرداخت، بلکه به‌مثابه دانشگاهی بود که در آن علوم مختلف، از جمله پزشکی، تدریس می‌شد. می‌توان چنین پنداشت که با انتقال تدریجی حوزه‌ی پزشکی جندی‌شاپور به بغداد، حوزه‌ی تدریس این رشته نیز به پایتخت عباسیان منتقل شد (۱۸) و پزشکان سریانی، از جمله خاندان بختیشوع، با حمایت خاندان‌های دبیرپیشه‌ی ایرانی، مثل برمکیان، نقشی مهم در رونق طب و طبابت و انتقال میراث پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی داشتند. برمکیان به علوم یونانی از جمله طب یونانی (بقراطی) علاقه داشتند و اولیری معتقد است ریشه‌ی این علاقه‌مندی را باید در موطن اولیه‌ی برمکیان جست‌وجو کرد؛ زیرا در آنجا در قبل از اسلام، توجه به علوم یونانی زیاد

حوزه‌ی پزشکی، بود. برمکیان که از همان ابتدای عباسیان، در ساختار نظام سیاسی نفوذ کردند، با کسب ثروت و قدرت و حمایت از مترجمان و نویسندگان، مقدمات انتقال دانش پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی را فراهم ساختند. در ذیل، به نقش خاندان برمکی در زمینه‌سازی انتقال طب بقراطی و طب هندی اشاره می‌شود. تأکید بر مکتب پزشکی بقراطی و هندی به معنای حمایت‌نکردن برمکیان از طب ایرانی (مزدایی) نیست و در این مقاله، برای بررسی بهتر، این دو مکتب (بقراطی و هندی)، در کانون توجه قرار گرفته است.

برمکیان و طب بقراطی

طب بقراطی، اصطلاحی است که به مجموعه‌دانسته‌های پزشکی یونانیان در جندی‌شاپور اطلاق می‌شود. در هنگام تأسیس جندی‌شاپور، پزشکان یونانی وارد این شهر شدند و شیوه‌های درمانی مبتنی بر طب بقراطی را گسترش دادند و به‌قدری سنت‌های طبی یونانی در جندی‌شاپور گسترش یافت که این شهر را گاهی، شهر بقراط می‌نامیدند (۲۴).

طب بقراطی از سه مسیر مختلف به جهان اسلام راه یافت که در هر سه مسیر خاندان برمکی تأثیر داشتند: نخستین مسیر انتقال طب بقراطی، از جندی‌شاپور به بغداد بود؛ در سال ۱۴۸ق، منصور (۱۳۶ تا ۱۵۸) دچار بیماری سوء‌هاضمه شد. پزشکان بغدادی نتوانستند خلیفه را درمان کنند. به توصیه‌ی مشاوران، از جمله خالد پسر برمک، یکی از پزشکان معروف جندی‌شاپور، به نام جورجیس پسر بختیشوع، به بغداد فراخوانده شد (۲۵). جندی‌شاپور سابقه‌ای کهن در طب و طبابت داشت و در دانشکده‌ی پزشکی این شهر، سه مکتب مهم طبی، یعنی طب ایرانی، طب یونانی و طب هندی، رواج داشت و پزشکان سریانی این شهر، از جمله خاندان بختیشوع، در آشنایی با سه مکتب پزشکی، از جمله طب بقراطی (یونانی)، بسیار مشهور بودند. ایرانیان مقیم دربار خلافت، از جمله برمکیان که وصف جندی‌شاپور را شنیده بودند، به خلیفه

دچار سردردی شدید شد. خلیفه از وزیرش، یحیی پسر خالد، درخواست کرد که طبیبی ماهر به وی معرفی کند. وزیر، در نهایت، بختیشوع پسر جرجیس را که در جندی شاپور مشغول طبابت بود معرفی کرد (۲۵ و ۱). بختیشوع در زمان مهدی (۱۶۹ تا ۱۵۸) نیز، به دلیل بیماری ولیعهد، هادی، به بغداد فراخوانده شد؛ اما به دلیل دشمنی یکی از پزشکان دربار به نام عیسی ابوالقریش و مادر خلیفه، به جندی شاپور بازگشت (۲۶). پس از فراخوانی دوباره بختیشوع به بغداد و توانایی وی در درمان هارون، او رئیس پزشکان دربار شد و مثل پدرش، علومی مختلف را که در حوزه طب یونانی بود، ترجمه یا تألیف کرد.

در دوره هارون، دومین و سومین مسیر انتقال دانش یونانی، از جمله در زمینه‌ی طب، به جهان اسلام راه یافت. هارون، با دستیاری وزیر برمکی خود، به دانشمندانی که آثار علمی یونانی را مطالعه یا ترجمه می‌کردند، بسیار کمک می‌کرد. وی کسانی را به امپراتوری روم فرستاد تا نسخه‌های یونانی را خریداری کنند و این کار سبب شد که تألیفات گران‌بهای یونانی وارد بغداد شود. بیشترین علمی که از این راه فراهم شد، جنبه‌ی طبی داشت. این موضوع توجه پزشکان جندی شاپوری مقیم بغداد، از جمله بختیشوع را جلب کرد و این کتاب‌ها به رسم سابق به زبان سریانی ترجمه شد و پس از مدتی کوتاه، ترجمه‌های عربی از روی ترجمه‌ی سریانی صورت گرفت (۱۶).

سومین مسیر انتقال دانش طبی یونانیان به جهان اسلام، از راه فتوحات بود؛ مسلمانان توانستند در عصر هارون، آسیای صغیر را فتح کنند و آنقره (آنکارا) و عموریه را در سال ۱۸۱ق تصرف کنند (۲۳). در این فتوحات، مقداری کتب طبی یونانی به دست آمد و با حمایت و تشویق یحیی برمکی، در بیت‌الحکمه، توسط افرادی مثل یوحنا بن ماسویه ترجمه شد (۲۶ و ۳). یوحنا زبان سریانی را خوب می‌دانست و ترجمه‌ی کتب طبی قدیمی، به‌خصوص در عرصه‌ی طب، بر عهده‌ی او

بود. علاوه‌براین، در جندی شاپور نیز، جریانی مشابه رواج داشت (۱۶). به‌هرحال، توانایی جرجیس در پزشکی و تسلط او به زبان‌های پهلوی ساسانی، عربی و یونانی، سهمی زیاد در انتقال دانشی داشت که از مدت‌ها قبل، در ایران عصر ساسانی رواج داشت و اجداد جرجیس میراث‌دار آن بودند و این میراث را می‌توان در متون پزشکی بعدی، یعنی در آثار رازی و بیرونی، پیگیری کرد.

جرجیس، پس از چهار سال تلاش و کوشش در بغداد، به علت کهولت سن و با اجازه‌ی خلیفه، به جندی شاپور بازگشت و درحالی بغداد را ترک کرد که همچنان مسیحی بود و توانسته بود تعدادی از دانشجویان فن پزشکی را تربیت کند. موفقیت جرجیس و جانشینان وی در تربیت پزشکان بعدی و انتقال میراث طبی عصر باستان به دوران اسلامی، ناشی از دو عامل مهم بود:

نخست، حمایت مادی خاندان برمکی و دوم، تسامح دینی خلفای عباسی؛ خلفای عصر اول عباسی، تحت تأثیر خاندان‌های ایرانی تبار، مثل خاندان برمکی، از جریان عقل‌گرایی که بنیان علم و دانش بر آن استوار بود، حمایت می‌کردند و در این راه و برای توسعه‌ی علم و پیشرفت تمدن اسلامی، در مبانی دینی خود نیز، تسامح و تساهل داشتند. نمونه‌ی برجسته‌ی این تساهل و تسامح را می‌توان در نحوه‌ی رفتار منصور عباسی با جرجیس، دید. ابن‌اصیبعه می‌نویسد: «پس از درمان موفقیت‌آمیز خلیفه توسط جرجیس، منصور متوجه تغییر رنگ صورت طبیب شد. بعد از بررسی متوجه شد که کارکنان دربار، وی (جرجیس) را از نوشیدن شراب منع کرده‌اند. خلیفه دستور داد مشروب مناسب برای جرجیس فراهم شود» (۲۵).

بعد از منصور، تا خلافت هارون (۱۷۰ تا ۱۹۳)، زمینه‌ی چندانی برای ترجمه‌ی متون طب بقراطی فراهم نشد. در سال ۱۷۰ق، هارون با حمایت‌های یحیی پسر خالد به خلافت رسید (۲۲). هنوز یک سال از خلافت هارون نگذشته بود که وی

مانع از قدردانی این پزشک سریانی از خاندان برمکی، حتی پس از سقوط آنان از قدرت سیاسی، نشد. جهشیاری به نقل از جبرئیل آورده است که او بارها به مأمون عباسی گفت این رفاه و نعمت نه از تو و نه از پدرت به من رسیده است، بلکه آن را از یحیی بن خالد و فرزندانش دارم (۱۰) و این سخن جبرئیل، به راستی، درست بود؛ زیرا برمکیان، از جمله جعفر، از هیچ کوششی برای حمایت از سیر انتقال دانش عصر باستان به دوره اسلامی از طریق ترجمه و تألیف، کوتاهی نکردند (۳۱) و مترجمان و مؤلفان آثار پزشکی، از جمله خاندان بختیشوع، نیز از حمایت مالی برمکیان بی‌نصیب نماندند. نویسنده‌ی الفخری می‌نویسد: «جعفر برمکی کتب و رسائلی که به اشاره‌ی وی تدوین یا ترجمه می‌شد، به بهای گزافی می‌خرید و غالباً، به مؤلف یا مترجم آن در برابر وزن هر نسخه طلا می‌داد» (۱۷). ابن قفطی، سیاهه‌ای از میزان دریافتی‌های جبرئیل از طرف خاندان برمکی را ذکر کرده است که در آن روزگار ارقام بسیار بالایی بوده است (۲۶).

طب هندی و برمکیان

هندی‌ها در علم طب سابقه‌ای کهن دارند و سال‌ها قبل از ورود اسلام به ایران، دانش طبی آنان در عصر ساسانیان، به‌خصوص در دوره‌ی خسروانوشیروان، به ایران و دانشگاه جندی‌شاپور راه یافت. خسروانوشیروان به ترجمه‌ی علوم یونانی به زبان پهلوی کفایت نکرد؛ بلکه دستور داد دانش هندی‌ها از زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه شود و پزشکان هندی را به ایران دعوت کرد. علاوه‌براین، وی برزویه‌ی طبیب را با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانمایه به هند فرستاد و از پادشاه هند درخواست کرد تا کتاب کلیله و دمنه به ایران فرستاده شود. برزویه، با کتاب کلیله و دمنه از هند بازگشت و پس از بازگشت وی، تعدادی از اندیشمندان و پزشکان هندی به ایران و به دانشگاه جندی‌شاپور مهاجرت کردند. در کلیله و دمنه‌ی بهرام‌شاهی، باب برزویه، به برخی از نظریه‌های طب

گذاشته شد؛ البته یوحنا، به‌جز ترجمه، در عرصه‌ی تألیف نیز توانا بود. وی کتب طبی مهمی، مثل قولنج و علاج زنان نازا، فصد و حجامت و... را تصنیف کرد (۲۸).

برمکیان، در عصر هارون، در عرصه‌ی ترجمه و گردآوری میراث طبی عصر باستان، بسیار خوش درخشیدند. آنان از هیچ کوششی برای گردآوری میراث پیشینیان دریغ نکردند. جورج سارتون^۱ می‌نویسد: «هارون به دستیاری وزیر برمکی خود به دانشمندانی که آثار علمی را ترجمه می‌کردند، بسیار کمک می‌نمود و همچنین، هارون به تشویق و تحریک برمکیان، فرستادگانی را به روم فرستاد تا آثار علمی را خریداری کنند» (۳۰). علاوه‌براین، خاندان برمکی، در بین مترجمان، افراد مستعد و بالیافت را به خلفا معرفی می‌کردند تا در سایه‌ی حمایت و تشویق دربار، به فعالیت علمی خود ادامه دهند و مراحل رشد و ترقی را طی کنند؛ برای نمونه، یحیی دو تن از پزشکان معروف از خاندان بختیشوع، یعنی بختیشوع و فرزندش جبرئیل را به هارون معرفی کرد (۲۰ و ۸). درباره‌ی بختیشوع پسر جورجیس در قسمت‌های قبلی مقاله سخن گفته شد. هنگامی که این پزشک، بیماری جعفر برمکی، وزیر خلیفه، را درمان کرد، جعفر از وی خواست پزشکی فرزانه و آگاه به مسائل پزشکی را به وی معرفی کند. بختیشوع، پسرش جبرئیل را پیشنهاد کرد. پیشنهاد وی پذیرفته شد و جبرئیل از جندی‌شاپور به بغداد فراخوانده شد و پزشک مخصوص جعفر برمکی شد. او نقشی را در استمرار طب بازی کرد که قبلاً پدربزرگش، جورجیس، بازی کرده بود (۲۵). جبرئیل، بعداً، موفق شد کنیز خلیفه هارون‌الرشید را که ناخوش شده بود، درمان کند و به‌قدری منزلت وی نزد خلیفه بالا رفت که خلیفه به ندیمان دستور داده بود هرکسی که با وی کاری داشته باشد، کار خود را به جبرئیل بگوید؛ زیرا آنچه او می‌خواست، خلیفه انجام می‌داد (۲۵). قدرت زیاد جبرئیل

1. George Sarton

هندی اشاره شده است (۹).

به تدریج، در عصر ساسانیان، پزشکی هندی، نفوذی بسیار میان ایرانیان پیدا کرد و نظرات پزشکی هندوان در جندی شاپور مقامی ویژه یافت (۳۲) و پزشکان بزرگ مکتب جندی شاپور، اعم از ایرانی، یونانی و سریانی را تحت تأثیر خود قرار داد و طبیبان ایرانی، چون برزویه، از آن سود جستند. طب هندی در چند شاخه‌ی طب روان‌شناسانه و دینی، طب سوزنی، طب گیاهی و گیاه درمانی در جندی شاپور تدریس و به کار گرفته شد (۱۰). علی‌رغم فعالیت گسترده‌ی پزشکان هندی، در کنار پزشکان سریانی و ایرانی، دانش طبی آنان، نسبت به طب بقراطی، دیرتر به جهان اسلام راه یافت. در زمان هارون، خلیفه‌ی عباسی، برای نخستین بار و با دعوت برمکیان از پزشکان هندی زمینه‌ی انتقال دانش پزشکی هندی‌ها به جهان اسلام هموار شد. کانپوری آغاز همکاری علمی بین هند و خلافت عباسی را مربوط به عصر منصور می‌داند (۳)؛ ولی شواهد حاکی است که نخستین پزشکان هندی در عصر خلافت هارون و به دعوت برمکیان وارد بغداد شدند. اولین بار، یحیی بن خالد برمکی، چندین پزشک هندی، از جمله پزشکی هندی به نام کمکه را برای معالجه‌ی هارون الرشید به عراق فراخواند. این پزشک توانست خلیفه‌ی عباسی را درمان کند. صالح بن بهله هندی نیز، به عراق آمد و شهرتی بسیار در پزشکی یافت و با پزشکان بغداد معاشرت یافت. او کتابی درباره‌ی سموم نوشت. این کتاب را کمکه‌ی پزشک به پهلوی و ابوحاتم بلخی به عربی ترجمه کرد. در همین حال، یحیی بن خالد خواهان ترجمه‌ی کتاب‌های کمکه مثل سیسرون و کتاب سیرک در پزشکی به زبان عربی شد. این آثار از سانسکریت به پهلوی ترجمه گردید. آن‌گاه، عبدالله بن علی آن‌ها را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. کتاب‌های پزشکی دیگری با حمایت برمکیان به زبان عربی ترجمه شد، از جمله کتاب مختصر در عقاقیر (گیاه‌شناسی)، کتاب‌های *علاجات الحبالی* (مداوای زنان باردار)، *علاجات*

النساء (معالجه زنان) و *التوهم فی الامراض و العلل* (۲۸).

پزشکان هندی در بغداد بیماران را از طریق استفاده از گیاهان طبی درمان می‌کردند. آنان در بغداد، به‌عنوان پزشکان گیاه‌درمان شناخته می‌شدند و برای درمان، ادویه‌هایی مثل هلیله، آمله، فلفل، تمر هندی، زعفران، هل و خردل را تجویز می‌کردند (۳).

پزشکان هندی که با حمایت و دعوت برمکیان به بغداد فراخوانده شدند، نقشی مهم در انتقال طب هندی به دنیای اسلام داشتند. دستاوردها و دانش آنان در کانون توجه پزشکان بعدی قرار گرفت و طبیبانی مثل ابن سینا و رازی در کتاب‌های خود بارها به طب هندی اشاره کرده‌اند (۲).

تأسیس بیمارستان برامکه

یکی دیگر از اقدامات برمکیان در راستای طب و طبابت، تأسیس بیمارستانی به نام «بیمارستان برامکه» است. درباره‌ی این بیمارستان و نقش آن در گسترش علم پزشکی، اطلاعاتی زیاد در دست نیست و در منابع قرون نخستین اسلامی، به‌صورت خیلی مختصر، به بیمارستان برامکه اشاره شده است. می‌توان چنین پنداشت که به دو دلیل درباره‌ی این بیمارستان اطلاعات چندانی در دست نیست: نخست آنکه این بیمارستان در اواخر عصر هارون تأسیس شد و احتمالاً، بعداً، جزئی از بیمارستانی شد که هارون در بغداد ساخت. چون برمکیان سقوط کردند بیمارستان هارون و برامکه به یک نام، یعنی «بیمارستان هارون» به حیات خود ادامه داد. دلیل دوم که مهم‌تر به نظر می‌رسد، این است که غالب اطلاعات درباره‌ی بیمارستان‌ها توسط پزشکان درباره‌ی نوشته شده و در منابع بعدی راه یافته است. چون برمکیان سقوط کردند، مورخان تاریخ پزشکی دسترسی کمتری به اطلاعات پزشکی داشتند که برمکیان در آن سهیم بودند؛ زیرا پس از سقوط برمکیان، حاکمیت عباسی رغبت چندانی برای یادآوری خدمات برمکیان در عرصه‌های مختلف، از جمله طب و طبابت نداشت. با وجود این، از لابه‌لای اطلاعات مختصر درخصوص

نوشته شده بر پوست‌ها، به‌مرور زمان، دچار کرم‌خوردگی می‌شد. برای رفع چنین مشکلاتی، فضل‌بن‌یحیی برمکی، برای نخستین‌بار، در بغداد کارخانه‌ی کاغذسازی ایجاد کرد (۲). بعداً، این صنعت رشدی زیاد کرد و با مساعدت جعفر برمکی، نوعی از کاغذ، منسوب به وی به نام «کاغذ جعفری» در بغداد رواج یافت (۸).

نتیجه‌گیری

با توجه به سؤال پژوهش و مسأله‌ی تحقیق، می‌توان نقش خاندان برمکی در زمینه‌سازی برای انتقال میراث طبی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی را در چهار مؤلفه جست‌وجو کرد و نتیجه گرفت:

مؤلفه‌ی نخست، بسترسازی این خاندان برای جلب پزشکان، مترجمان و مؤلفان آثار طبی و دعوت آنان به بغداد است؛ برامکه با فراخوانی پزشکان جندی‌شاپوری و هندی، توانستند از طریق فراهم‌کردن شرایط مناسب و حمایت مالی فراوان، زمینه‌ی فعالیت آنان را فراهم و بخشی مهم از میراث طب بقراطی و هندی را به دوره‌ی اسلامی منتقل کنند؛ البته دستیابی به این بستر، زمانی فراهم شد که برامکه به قدرت سیاسی و اقتصادی دست یافتند و در بدنه‌ی نظام سیاسی عباسی، صاحب مناصبی بزرگ شدند. موضوعی که در عصر امویان و حاکمیت عرب‌گرای آنان ممکن نشد.

مؤلفه‌ی دوم برای انتقال میراث طبی، نیاز خلفای عباسی، موقعیت‌شناسی برامکه و جلب پزشکان کارآزموده برای مداوای خود و خلفای عباسی است؛ برمکیان، به‌محض اینکه خلفای درباری قادر به درمان خلفا نشدند، با شناسایی پزشکان برجسته‌ی جندی‌شاپوری در عصر منصور عباسی و پزشکان هندی در عصر هارون، زمینه‌ی فعالیت این اطبا را در بغداد فراهم کردند.

مؤلفه‌ی سوم برای زمینه‌سازی انتقال میراث طبی، فراهم‌کردن مکان‌های مناسب برای فعالیت پزشکان، مترجمان

بیمارستان برامکه، می‌توان گفت که بیمارستان در اواخر حیات سیاسی برمکیان و در عصر هارون تأسیس شد و یکی از پزشکان معروف هند، به نام ابن‌دهن، ریاست آن را بر عهده داشت (۲۸). ابن‌دهن نه‌تنها در این بیمارستان مشغول درمان بود، بلکه مترجمی توانا نیز به‌شمار می‌رفت. وی توانست با حمایت برمکیان دو کتاب طبی *استانکرالجامع* و *سند ستاق* را از زبان سانسکریت به عربی ترجمه کند (۲۸).

درخصوص نقش برمکیان در تأسیس بیمارستانی به نام بیمارستان هارون‌الرشید که زیر نظر جبرئیل‌بن‌بختیشوع فعالیت می‌کرد، گزارشی در دست نیست (۳۳)؛ باوجوداین، نمی‌توان نقش برمکیان را در ایجاد تأسیسات مختلف اجتماعی در بغداد، از جمله بیمارستان‌ها، نادیده گرفت.

ایجاد کارخانه‌ی کاغذسازی و کاغذ جعفری

یکی از مهم‌ترین اقدامات خاندان برمکی درخصوص انتقال میراث پزشکی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی، ایجاد کارخانه‌های کاغذسازی برای تسهیل انتشار کتاب‌های تألیفی و ترجمه شده بود. تا قبل از اقدام فضل‌بن‌یحیی برمکی برای ساختن کاغذ، عرب‌ها روی پوست‌های دباغی‌شده می‌نوشتند (۳) و چون با نحوه‌ی آماده‌کردن پوست‌ها برای نوشتن آشنا نبودند، پوست‌ها بدبو و غیرقابل استفاده بود. بعد از فتح ایران و اسکان تعدادی از ایرانیان در شهرهای کوفه و بصره، امویان طریقه‌ی معطرکردن پوست‌ها را از ایرانیان آموختند (۳۴). بعد از گسترش فتوحات و فتح سمرقند، مسلمانان با کاغذهای چینی آشنا شدند و این صنعت را از مردم سمرقند آموختند. علی‌رغم آشنایی با صنعت کاغذ، تا زمان عباسیان، استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت. با قدرت‌گیری عباسیان و نفوذ ایرانیان در ساختار حکومت و نیز نهضت ترجمه، متون مختلف، از جمله متون پزشکی، ضرورت ایجاد کارخانه‌ی کاغذسازی ایجاد شد؛ زیرا پوست، دیگر کفایت کثرت نوشته‌های تألیفی و ترجمه را نمی‌داد؛ ضمن اینکه متون

مؤلفه‌ی چهارم و مهم‌ترین مؤلفه برای انتقال میراث طبی عصر باستان به دوره‌ی اسلامی، تسامح دینی خاندان برمکی و خلفای عباسی نسبت به پزشکان، مترجمان و نویسندگانی است که حتی مسلمان نبودند. خلفای عباسی، با همراهی خاندان برمکی، برای ادامه همکاری پزشکان مسیحی تن به خواسته‌هایی دادند که با شریعت اسلامی همخوانی نداشت. فراهم‌کردن مشروبات برای جرجیس، پزشک منصور، در این زمینه مشهور است. به‌رحال، بسترسازی و جلب همکاری پزشکان مسیحی و هندی و تسامح مذهبی برامکه و همراهی خلفا با آنان، منجر به نهضتی علمی در عرصه‌ی طب و طبابت شد که نتایج آن در سال‌های بعد، در آثار ابن‌سینا، رازی و سایر پزشکان دوران شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، خود را نشان داد.

و مؤلفان آثار طبی است؛ برامکه، در ابتدای حکومت عباسیان، مکانی به نام بیت‌الحکمه را تأسیس کردند. در این مکان، مترجمان و مؤلفان آثار مختلف، از جمله آثار طبی، با حقوق بسیار زیاد، توسط برمکیان به کار گماشته شدند. علاوه بر این، آنان بیمارستانی به نام بیمارستان برامکه را در بغداد تأسیس کردند که پزشکان هندی، از طریق این بیمارستان آموزشی‌درمانی، بخشی از تجارب طبی خود را به دانشجویان و داوطلبان طب هندی منتقل کردند.

منابع

- 1- Bouvat L. [*Les Barmecides'd apre's les historiens arabes et Persans*]. Tehran: Elmi va farhangi publication; 2001. P 66. Translated by. Meykede A. [in Persian].
- 2- Zeidan J. [*Tarikh tamadon dar Islam*]. Tehran: Amir kabir publication. 2007. P 576, 204. Translated by Javaher kalam A. [in Persian].
- 3- Kanpuri M A. [*Barmakiyan*]. Tehran: ketabkhane sinaii. nd. P 147, 150, 220. Translated by. Tabatabaii M. [in Persian].
- 4- Haqiqat A. [*Barmakiyan*]. Majalle Gohar. 1975; 23,24: 1005-1012 [in Persian].
- 5- Mumtahan H.A. [*The Shu'abiyah movement*]. Tehran: Amir kabir publication. 1992[in Persian].
- 6- Bartold V. [*Khalefe va Soltan va mikhtasari darbareye Barmakeyan*]. Tehran: Amir Kabir Publication; 1999. Translated by Izadi S [in Persian].
- 7- Sajadi S. [*Tarikh Barmakiyan*]. Tehran: Entesharat doctor Mahmoud Afshar. 2011. P 45, 50. [in Persian].
- 8- Elgood C. L. [*Medicine in the Safavid period*]. Tehran: Tehran university publication; 1973; P 121,125, 155. Translated by Javidan M. [in Persian].
- 9- Najmabadi M. [*Tarikh teb dar iran*]. Tehran: Tehran university publication. 1992. P 375 .
- 10- Bahrami R. [*Enteghal danesh pezehki Hendian be Alam Eslam*]. Faslname Tarekh Elam .2006; 25: 10-12 [in Persian].
- 11- Mohammadi BelbanAbad B and Nazari Z. [*Enteghal Tebbe Hendi be jahan Eslam*]. Journal of Islamic and Iranian Traditional medicine. 2012; 3(3): 351-368 [in Persian].
- 12- Maqdisi M. [*Afarinesh va Tarikh*]. V1. Tehran: Agah; 1995. p 967. Translated by Shafiyi Kadkani M. [in Persian]
- 13- Hamawi H. *Mu'jam Al-Buldan*. V 5. Beirut: dar-al sadr; 1995. P307
- 14- Masudi A. [*Murūj ad-Dahab wa-Ma'ādin al-Jawhar*]. V1. Tehran: Elmi va farhangi publication; 1995. P 590. Translated by Payande A. [in Persian]
- 15- Fagih A. [*Mukhtasar Kitab al-Buldan*]. Tehran: bonyade farhang iran; 1970. P 172 , 579-580. [in Persian].
- 16- O'Leary D. [*How Greek Science Passed to the Arabs*]. Tehran; markaz nashr daneshgahi; 1995. p 204 , 233, 236, 237. Translated by Aram A. [in Persian]
- 17- Tīqtaqā M. [*Tarikh Fakhri*]. Tehran: bongah tarjome va nashr krtab; 1981. P269, 282, 286. Translated by Gholpayegani M V.[in Persian].
- 18- Ibn Sina H. [*al qanon fi teb*]. V 3. Beirut : dar al- kotob al-elmiye. 1992. P 492 , 56.
- 19- Ebadi M. *Fi tarikh Abbasi va Fatemi*. Beirut: dar al-nehzeh. nd. P 82 , 84.
- 20- Jahshiari M. [*Al- vozara va Al-kotab*]. Tehran: Taban; 1969. P 125 , 195, 230,261, 289. Translated by Tabatabayi. A. [in Persian].
- 21- Duri A. *Al- asr Al- abbasi Al-aval*. Beirut : derasat al-vahed al-arabiye; 2009. P 163, 169.
- 22- Tabari. M. [*Tarikh tabari*]. V 12. Tehran: Asatir. 1996. P 5168. Translated by Payande A. [in Persian].
- 23- Taqoush M. [*Abbasiyan*]. Qom: pzhoheshgah hoze va daneshgah. 2011. P 58, 99.[in Persian].
- 24- Ibn Harun A. [*tarikh Mokhtasar al-doval*]. Translated by Ayati A. Tehran: Elmi va Farhangi. 1998. P 101.
- 25- Ibn Abi Usaibia A. [*Ayoun al-Anba 'fi Tabaqat al-Atba*]. Tehran: Tehran university publication. 1970. P 318 , 502, 324,319 ,326, 327. Translated by Ggazban J , Najm abadi M. [in Persian].
- 26- Ibn al- Qifti. [*Tarikh al- hokama*]. Tehran: Tehran university publication. 1968. P 218, 141, 513, 198. Translated by Daraii B. [in Persian].
- 27- Nasr H. [*Elm va Tamadon dar Islam*]. Tehran: Elmi va farhangi publication; 1969. P 200. Translated by Aram A. [in Persian].
- 28- Ibn al-Nadim M. [*Kitāb al-Fihrist*]. Tehran: Asatir. 2002. P 526, 527, 536, 446. Translated by Tajadod M R. [in Persian].
- 29- Gutas D. [*Greek thought, Arabic culture*]. Tehran: markaz nashr daneshgahi. 1996. P 83-85. Translated by Hanaii Kashani M S. . [in Persian].
- 30- Sarton G. [*Introduction to the history of science*].v 1. Tehran: Hodhod publication. 1981. P 634. Translated by Sadri Afshar GH. . [in Persian].
- 31- Farshad M. [*Tarikh Elm*]. Tehran: Amir

Kabir Publication. 1986. P 80.

32- Taylor, G. M. [*The Physicians of Jundishapur*]. Translated by Rajabian Z. Faslname Jundishapur. 2017; 3(10): 56 [in Persian].

33- Bak A A. *Tarikh al-bimarestanat fi Islam*.

Beirut: dar al- raed. 1981. P 178.

34- Baladhuri A. [*Futuh al-Buldan*]. Translated by Tavakol M. Tehran: noghreh; 1958. P. 647. [In Persian].

Investigating the Role of the Barmaki Family in the Transmission of Ancient Medical Knowledge to the Islamic Era (Hippocratic Medicine and Indian Medicine)

Soleyman Heidari*¹

¹Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanity, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Abstract

In the history of post-Islamic Iran, the Barmaki family is one of the most important families in preparing the background for the transfer of the scientific heritage of ancient times, including medical knowledge to the Islamic period. From the beginning of the Abbasid era, this family penetrated the structure of the political system and after gaining political-economic power and supporting translators and authors of medical works, provided the background for the transfer of a large part of the medical heritage of ancient times to the Islamic period. The main issue of the research is to examine the role of the Barmaki family in the transfer of medical heritage from the beginning of the rise of this family to the assassination of Jafar Barmaki. The research method is descriptive with analysis and library data collection and relies on first-hand sources. The findings indicate that the Barmaki family's interest in ancient medical heritage, the support of the Abbasid caliphs, and the material support of the caliphs and Brahmins for translators and authors of medical works played an important role in the transmission of ancient medical heritage to the Islamic period.

Keywords: Barmakian, Medicine transfer, Indian medicine, Hippocratic medicine, Abbasi caliphs

* Corresponding Author: soleymanheidari@shirazu.ac.ir